

تفسیر سوره لقمان

قسمت بیست و هفتم

آفرینش و برانگیختن انسانها

آیه الله مشکینی

پس کبر آدم و حیو را آفرید و در آنها روح دمید و به تدریج از نسل آنها فرزندان را تا روز قیامت قرارداد و سفره گسترده جهان را با نعمت های متنوع در اختیارشان گذاشت و برای هر یک مدت زمانی معین از عمر مشخص ساخت تا از این جوان پربرکت وجود بهره مند گردند و هر یک پس از مدتی زندگی، دنیا را بدرود گفته و جای خویش را به دیگران بسپارند. بنابراین خلقت انسان ها بطور دفعی و یک باره ای نیست، بلکه تدریجاً - از آغاز خلقت تا پایان عمر بشر - در این کره خاک به وجود آمده و پس از گذراندن عمر منی می میرند.

فلاسفه، نفوس انسان را نامتناهی می دانند، چنانچه اخترشناسان که با تلسکوپ های قوی به تماشای آسمان می نشینند و میلیون ها ستاره ریز و درشت و سحابی و کهکشان را از نظر می گذرانند، از وجود آن همه اجسام نورانی به شگفت افتاده و می گویند شمار آنها نامتناهی است. ولی واقعیت این است که این تعبیری نهایت نسبت به ضعف و محدودیت علم و آگاهی ما انسان های ضعیف است و گرنه از نظر پروردگار موجودی بی نهایت وجود ندارد و هر چه هست، حد و نهایی برایش مقدر گردیده است و خداوند خود از آن آگاه و مطلع می باشد، نفوس بشر نیز نامتناهی نیست و تعدادشان در لوح محفوظ بطور دقیق ثبت و ضبط می باشد، چنانچه شمار ستارگان برای خداوند معلوم و مشخص است.

پس آفرینش انسانها یک عمل تدریجی است، و عمل تدریجی دوم

«ما خلقکم ولا بعثکم الا کفیس واحده ان الله سمیع بصیر. الم تر ان الله یولج اللیل فی النهار ویولج النهار فی اللیل و سخر الشمس والقمر کل یجرى الی اجل مستق و ان الله بما تعملون خبیر»^۱

آفرینش و برانگیختن شما همانند خلقت و حیات دادن دوباره به یک فرد پیش نیست، و همانا خداوند شنوا و بینا است.

آیا ندیدی که خدا شب را در روز و روز را در شب وارد می سازد و خورشید و ماه را مسخر شمار گردانیده و هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خویش ادامه می دهند؟ و خداوند به آنچه عمل می نمائید آگاه است.

در عصر نزول قرآن کریم، مشرکین با ملاحظه پیدایش تدریجی انسان بر آنها دشوار بود که حیات مجدد انسان را به یک باره برای حضور در قیامت باور نمایند و از اینرو به انکار آن می پرداختند. قرآن برای رد چنین پنداری که در آینده نیز به مغز امثال آنان راه خواهد یافت فرمود: آفریدن و محسوس ساختن شما پس از مرگ برای ما به سادگی خلقت یک فرد انسان است و در پیشگاه قدرت مطلقه او هیچ کاری دشوار نیست.

آفرینش تدریجی انسانها

اصولاً پروردگار در مورد انسان سه کار انجام می دهد که دو عمل آن تدریجی و یک عمل آن دفعی و یک باره ای می باشد:

نخستین کار تدریجی خداوند عبارت از این است که خداوند نخست



انسان، صرف نظر شده و ناگاه انسانی دوباره همانند قبل به وجود آید، آیا این مسأله برای کسی که اعتقاد به پروردگار و قدرت مطلقه او ندارد قابل شک و تردید نیست؟!

آنها قدرت نامحدود خداوند را با توانائی محدود خویش مقایسه می نمودند، مثلاً فکرمی کردند که اگر از یک کیلوموم بخواهند صدتا موجود ریز و درشت بسازند چهقدر دقت و وقت لازم دارد تا صرف آن گردد، آنها موجوداتی که تنها مجسمه هائی بی جان و بی حرکت اند، حال چگونه با یک نفخ صور، میلیاردها انسان به همان حالت نخستین ساخته شده و به سوی قیامت می شتابند؟!

برانگیختن همانند آفرینش قبلی است

خداوند در جواب آنان می فرماید: «وما خلقکم ولابعثکم الا کفیس واحده» آفرینش تمام شما انسان ها و سپس برانگیختن شما برای خداوند به سادگی خلقت نخستین و آفرینش مجدد یک فرد است. آن فرد ممکن است یک فرد انسان باشد یا یک پشه، چه اینکه نفس واحده در آیه شامل هر موجود زنده ای می شود، اصولاً در پیشگاه قدرت مطلقه قادر متعال، کار دشوار و ساده بی معنا است و اعتقاد به چنین چیزی انکار قدرت مطلقه پروردگار و مستلزم کفر است.

«ان الله سمیع بصیر» - خداوند بسیار شنوا و بینا است.

این جمله از آیه پیش گیری از اشکالی است که ممکن است برای بعضی مطرح شود و بگویند چگونه خداوند می تواند به تمام گفتار و کرداری که در مدت زندگی یک انسان از او سرزده است در قیامت رسیدگی نماید؟ قرآن با این جمله کوتاه خاطر نشان می سازد که خداوند هر چه را انجام دهید می بیند و هر سخنی را که بر زبان رانید می شنود و چیزی از وی پوشیده و مخفی نمی ماند و بنابراین در آن روز به حساب همه آنها رسیدگی خواهد نمود.

ولوح شب در روز و روز دوشب

«الم تر ان الله یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل...»

خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می سازد... برای روز و شب مدت زمان ثابتی در تمام فصول سال نیست، در تابستان شب ها بسیار کوتاه و روزها بلند می شوند و در فصل زمستان برعکس شب ها بلند و روزها کوتاه است و در دو فصل دیگر یعنی در بهار و پاییز نیز ساعات شبانه روز نسبت به آن دو فصل تفاوت پیدا می نمایند، مثلاً بعضی شب های زمستان به شانزده ساعت و روزهای آن به هشت ساعت می رسد و در اواخر بهار و اوائل تابستان برعکس، شب ها به هشت ساعت و روزها به شانزده ساعت می رسد و بدین ترتیب می بینیم که پیوسته از ساعات های شب و روز از یکی کاسته و به دیگری افزوده می گردد و این عبارت از معنای ولوح است که ورود ساعات شب و روز را در یکدیگر تفسیر می نماید، و این مسأله بوسیله حرکت انتقالی زمین و انحرافی که در

خداوند مرگ آنها است، و همانگونه که آنها بتدریج به دنیا می آیند، نیز بتدریج از جهان رخت بر می بندند و بدین ترتیب قافله بزرگ بشریت از این عالم به سوی عالم برزخ در حرکت اند تا آنگاه که قیامت فرا رسد.

برانگیختن دفعی انسانها

عمل سوم خداوند درباره انسان که عمل دفعی و یک باره ای است برانگیختن آنها برای حضور در صحنه قیامت است «ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فی اخری فاذا هم قیام ینظرون»^۱ پس در صور دمیده گردد و هرکس در آسمان ها و در زمین است مدهوش مرگ شوند جز آنکه خداوند بقای او را خواهد. آنگاه بار دیگر در صور دمیده شود، پس ناگاه برخاسته و نظاره نمایند.

و در سوره مبارکه «یس» می فرماید: «ونفخ فی الصور فاذا هم من الأجدات الی رثم ینسلون»^۲ و چون در صور دمیده شود، ناگاه همه از قبرها به سوی خداوند خویش شتابان روانه شوند.

تمام انسان هائی که دنیا را پشت سر گذاشته و در عالم برزخ بایگانی گردیده اند و پیکرهای آنان پراکنده و به خاک تبدیل شده است، در قیامت حضور بهم می رسانند، یعنی خداوند بار دیگر اجزاء پراکنده اجسادشان را گرد آورده و بصورت نخستین می آفریند و روحشان از عالم برزخ به اجساد باز می گردد و روبه صحنه رستاخیز می آورند، ولی این حیات مجدد، دفعی و یکباره ای می باشد نه تدریجی و از این عمل در قرآن به «حشر» و «بعث» تعبیر گردیده است، چنانچه به عمل اول و دوم «احیاء» و «اماته» گفته می شود.

پیدایش دفعی در عالم قیامت

آنهائی که پذیرش حشر و بعث برایشان قابل تردید بود و آنرا نمی پذیرفتند دلیلشان این بود که انسانی که در مرحله پیدایش به تدریج از موجود ریزی بنام اسپرم ساخته می شود و تدریجاً مراحل مختلفی را طی می نماید تا بصورت انسانی کامل الخلقه در می آید و سپس به دنیا آمده و زندگی جدیدی را آغاز می نماید و از آن پس نیز روبه رشد و تکامل می رود، چگونه ممکن است پس از اینکه مرد و تمام اعضاء بدن وی به خاک تبدیل گردید، بدون پشت سر گذاشتن آن مراحل تکوین و پیدایش، یکباره بصورت نخستین خویش بازگشته و در چهره انسانی با همان وضعیت وجودی پیشین خویش، در صحنه قیامت ظاهر گردد؟

خود آن اسپرم و اوول نیز از مواد موجود در طبیعت تکوین یافته است، به این معنی که پدران و مادران ما از همان شیر پاستوریزه محلی و گندم مشهدی و پرتقال گیلانی و برنج شمال و عسل کوه رنگ اصفهان و پرتقال بسم کرمان و انگور شهریار و تاکستان و گوشت گوسفندان لرستان و... تغذیه کرده اند تا مبدأ پیدایش انسان در آنها بصورت اسپرم و اوول فراهم گردیده است و انسانی نوین پس از پشت سر گذاشتن دوره های مختلف به دنیا آمده است، ولی اگر از این همه مقدمات برای خلقت یک

قطبین صورت می‌گیرد، تحقق پیدا می‌نماید، پیدایش فصول چهارگانه سال هم از همین حرکت نشأت می‌گیرد.

تسخیر آفتاب و ماه

«وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ».

تسخیر خورشید و ماه در این آیه از نوع تسخیر تکوینی است نه ارادی. خداوند پاره‌ای از پدیده‌های خلقت را در اختیار بشر قرار داده است، از اینرو در سوره «حج» درباره بعضی از بهائیم می‌فرماید: «... كَذَلِكَ سَخَّرْنَاَهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۱ اینگونه آنها را مسخر شما ساختیم تا شکر خدا را بجای آورید ولی تسخیر کواکب چنین نیست، بلکه خداوند آنها را در جهت منافع انسان قرار داده است نه اینکه خود آنها مسخر انسان باشند، بلکه تاپش خورشید و نورماه برای ادامه زندگی انسان نقش حیاتی دارند. پس به این معنا نور آنها تحت تسخیر انسان قرار گرفته‌اند ولی خود آنها مسخر اراده خداوند می‌باشند. میوه جات و گیاهان و حیوانات و دیگر موجوداتی که برای حیات انسان و جودشان لازم و مفید است در زیر نور خورشید رشد و نمو پیدا می‌نمایند، ماه نیز اضافه بر دیگر منافعی که برای انسان دارد، تاریخ دقیق را مشخص می‌سازد، روزگاری بود که از ساعت و تقویم خبری نبود و چراغ هنوز اختراع نشده بود، در آن هنگام ماه نقش تقویم و چراغ شب خواب مردم را ایفا می‌نمود.

افلاک در مسیرهای تعیین شده

«كُلُّ بَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّتَمَّي».

هریک از خورشید و ماه حرکت و مسیر خاصی دارند و به این حرکت ادامه می‌دهند تا آنگاه که فرمان خدا برای پایان گرفتن این حرکت و برچیده شدن نظام هستی فرا رسد، چنانچه در سوره مبارکه «تکویر» به چنین سرانجامی اشاره شده است «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ»^۲ هنگامی که آفتاب تاریک گردد و ستارگان به تیرگی گرایند پس معنای «الی اجل متمی» این است که مسیر ماه و خورشید تا چنین زمانی که از برای خداوند معلوم و مشخص است ادامه خواهد داشت، ولی برای ما آن نهایت معلوم نیست.

«وان الله بما تعملون خبير» خداوند به تمام اعمال شما آگاه است، چه آن اعمال کارهای فکری باشد و چه کارهای بدی و عضوی، بدون تردید خداوند که این نظام بدیع خلقت را با اینهمه پدیده‌های شگفت‌انگیز و زیبا آفریده و آنها را در جهت منافع انسان‌ها قرار داده است، از آنچه در اندیشه‌ها می‌گذرد یا به دست آنها انجام می‌گیرد و یا بر زبان‌شان جاری می‌شود آگاه و مطلع است.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ

اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ»^۳

اینها همه دلیل بر آن است که خداوند حق است و آنچه غیر از او می‌خوانند باطل است و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه

است.

قدرت نامتناهی خداوند دلیل حق بودن خدا است

«ذَلِك» اشاره است به آنچه در آیات قبل گذشت، در آن آیات صفت خالقیت «الله» مطرح گردیده بود و خداوند بعنوان آفریدگار آسمان‌ها و زمین و مالک مطلق آنها معرفی شده و در آیه بعدی از علم بی‌نهایت خداوند سخن به میان آمده بود و اینکه اگر دریاها همه مرکب و هفت دریای دیگر به آن اضافه گردد و درختان روی زمین مبدل به قلم شوند، تمام آنها تمام شوند ولی کلمات الله، پایان نگیرد.

و پس قرآن در آیه دیگر از قدرت نامحدود الهی یاد نموده و فرموده خداوند قادر است تمام بشر را مجدداً زنده نماید و این کار برای او به سادگی آفرینش یک فرد است و خدا ساعات شبانه روز را در یکدیگر وارد می‌سازد. پس از ذکر این صفات می‌فرماید «ذَلِك بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ...» اینها همه بدین جهت است که خداوندی که از این صفات برخوردار می‌باشد حق است و غیرا وهمه باطل‌اند، گویسی که خداوند می‌گوید آفرینش تمام پدیده‌های هستی به من مربوط بوده چرا که جز او کسی علم و قدرت بی‌پایان و مالکیت مطلقه آسمان‌ها و زمین را دارا نمی‌باشد.

«حق» یعنی وجود حقیقی و ثابت و مسلم و تنها موجودی که قائم بالذات و پاینده و همیشگی است و هرچه غیر از او به دنبالش برآید و او را بخوانند، توان پذیر و باطل است و بدین ترتیب خداوند بشر را به عبادت و عبودیت خویش دعوت نموده و می‌فرماید تمام هستی آفریده من و سایه وجود ثابت من می‌باشد و هر که را جز من پرستش نمایند همانند خودتان بی‌ثبات و ناپایدار می‌باشد.

اصالت از ذی ظل است نه از ظل

هنگامی که آفتاب از آسمان بر زمین می‌تابد کوچکترین مانعی که در جلو اشعه آن قرار گیرد، سایه آن در زمین ظاهر می‌شود، چنانچه دست خویش را جلوی آفتاب نگاه دارید، سایه آن بر زمین می‌افتد، ولی آیا آن سایه اصالت وجودی دارد، و یا دست شما؟ مسلماً آنچه از حقیقت و اصالت برخوردار است، دست شما است ولی سایه آن اصالت را ندارد و بلکه سایه اثر دست و در بقا و حرکت و سکون تابع دست شما است، اگر دست را از جلو آفتاب برگیرید، سایه ناپدید می‌گردد و چنانچه آن را ثابت نگه دارید ثابت مانده و اگر حرکت دهید حرکت خواهد نمود. پس اصالت از ذی ظل است نه از ظل.

تمام موجودات عالم نیز همانند همان سایه‌اند و از خود اصالتی نداشته و وابسته به فیض «الله»‌اند.

«اگر تازی کند، در هم فروریزند قالب‌ها».

و لذا در آیات متعددی خداوند از خویش بعنوان «قیوم» یاد نموده

بقیه از درجات ایمان

در روایت آمده است: از عمل انسان فاسد بیزاری بجوئید ولی از خودش بیزاری نجوئید.

بنابراین، در مورد افراد با ایمان، اگر گاهی لغزش و انحرافی در آنان پیدا شد و نسبت به انقلاب خدای نخواستہ - بدبین شدند، نباید فوراً آنها را لعن و نفرین کرد بلکه باید از کار آنها و سخنان آنها بیزاری جست ولی در مورد خودشان - طبق فرموده امام - نباید عجله کرد بلکه به آنها مهلت باید داد شاید در ایمان قلبی آنها ثبات و پایداری پیدا شود و از کردار و گفتارهای باطل خویش پشیمان گردند و به خدا و اسلام و انقلاب باز گردند، اما اگر تا آخر عمر، ایمانشان نجاتشان نداد و همچنان در حال فساد و تباهی و ضدانقلابی ماندند تا از دنیا رفتند، آنجا دیگر سزاوارند که از آنان تبری جست.

در نهج البلاغه مرحوم سید حبیب الله خوئی، روایتی نقل شده است که: اسامه بن زید از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در

یکی از جنگها مأموریت یافته بود، او در این جنگ یک نفر یهودی را به نام مرداس با اینکه شهادتین بر زبان خود جاری ساخت به قتل رساند، وقتی که حضرت رسول «ص» خبردار شد، خیلی ناراحت شد و به اسامه بن زید اعتراض شدید کرد که چرا با این که آن مرد یهودی شهادتین را بر زبان جاری ساخته، به قتل رسانده است؟

حضرت به اسامه فرمود: «افلا شققت الغطاء عن قلبه»؟ - پس چرا پرده دلش را نشکافتی تا ببینی در دلش چه می گذرد؟ یعنی: تو که از قلب او خیر نداشتی، صرف اینکه قبلاً یهودی بوده دلیل نمسی شود که در همان حال تغییری در قلب و روح او صورت نگرفته باشد؟

پس فرمود: لا ما قال بلسانه قبلت ولا ما كان في نفسه علمت - نه آنچه به زبانش گفته بود پذیرفتی و نه آنچه در دلش می گذشت دانستی؟! پس توحق نداشتی او را بکشی.

ادامه دارد

- | | | |
|---------------------|--------------------|------------------------|
| ۱- سوره رعد آیه ۲۸ | ۳- سوره فجر آیه ۳۰ | ۵- سوره ابراهیم آیه ۲۷ |
| ۲- ارشاد مفید ص ۲۴۱ | ۴- کافی ج ۲ ص ۵۳ | ۶- سوره حج آیه ۱۱ |

بقیه از آفرینش...

است که اشاره به این است که تمام پدیده ها تحت اداره و حفظ و قیمومیت او می باشند.

اگر کسی جلو آینه بایستد عکس او در آن منعکس می گردد ولی آن عکس درست تابع او است پس اگر او بخندد، و یا بنشیند، آینه تمام حرکات او را کاملاً در خویش منعکس می سازد. موجودات هم به نظیر انعکاس در آینه است. ولذا در سوره «یس» می فرماید: «انما امره ان یراد شیئاً ان یقول له کن فیکون» همانا فرمان خداوند چون اراده آفرینش چیزی را نماید بمحض اینکه گوید، موجود باش بلافاصله موجود می شود. تمام موجودات وابسته به امر او است، هرگاه بفرماید: «باش» وجود پیدا می نمایند و چون بگوید «نباش» نیست و نابود می شوند.

خداوند علی کبیر

«وان الله هو العلیّ الکبیر»

در جمله قبل حقیقت ذات مقدس پروردگار روشن شد و در این آیه می فرماید: خداوند از هر چیز برتر و از هر توصیف پاک تر است، پس «العلیّ» یعنی مقام او بالاتر از اوصافی است که دیگران دارا هستند،

و «الکبیر» یعنی صاحب تمام کمالات است.

این دو صفت اشاره به صفات ثبوتیه و صفات سلبیه پروردگار است که در علم کلام مطرح گردیده است، صفات ثبوتیه، یعنی صفات جمال الهی که در خدا وجود دارد، مانند، حی، عالم، سمیع، بصیر و غیره و صفات دیگر موجودات، نشأت گرفته از این صفات ثبوتیه او می باشد.

بخش دیگر از صفات خداوند، صفات سلبیه است، آنچه را که در خداوند نبوده و ذات مقدس از آنها پاک و منزّه می باشد.

نه مرتکب بود و جسم نه مرئی نه محل می شریک است و معانی توغنی دان خالق تشکیل یافته از اجزا و اعضا نیست و نه مانند ما دارای جسم است، و نه دیده می شود و نه محل حوادث است که حادثه ای بر او وارد شود و حرکت و سکون و قلب و انقلاب بر ذات مقدس عارض نمی گردد، شریکی برای او نبوده و مکانی انتخاب نمی نماید، اینها صفات سلبیه خداوند است، و خدا برتر و بالاتر از این است که به این اوصاف متصف باشد، پس «العلیّ» اشاره به چنین صفاتی است و «کبیر» اشاره به صفات ثبوتیه الهی است و جمال هر موجودی جلوه ای از تجلی جمال «الله» می باشد.

- | | | |
|--------------------------|------------------------|----------------------|
| ۱- سوره لقمان آیات ۲۸-۲۹ | ۴- سوره حج آیه ۳۶ | ۶- سوره لقمان آیه ۳۱ |
| ۲- سوره زمر آیه ۶۸ | ۵- سوره تکویر آیات ۱-۲ | ۷- سوره یس آیه ۸۲ |
| ۳- سوره یس آیه ۵۱ | | |